

تاریخ وصول: ۸۹/۹/۵

تاریخ پذیرش: ۸۹/۱۱/۱۱

## «بررسی تطبیقی عشق و عرفان در اندیشه سهراب سپهری و جبران خلیل جبران»

علی طاهری

دانشگاه آزاد اسلامی، واحد همدان، استادیار گروه ادبیات فارسی، همدان، ایران

سمیرا حدیدی

دانشگاه آزاد اسلامی، واحد همدان، کارشناسی ارشد ادبیات فارسی، همدان، ایران

### چکیده:

این نوشتار، پژوهشی است تطبیقی میان مضامین عشق در دستگاه فکری سهراب سپهری (۱۳۰۷-۱۳۵۹ه)، شاعر برجسته ی ایرانی و جبران خلیل جبران (۱۹۳۱-۱۸۸۳)، شاعر و اندیشمند لبنانی. موضوع عشق که همواره مورد بحث عرفان است در اندیشه این دو شاعر که ارتباطی عمیق و عاشقانه با همه مظاهر صنع برقرار نموده اند از جایگاه مهمی برخوردار است و جان کلام آنها در عشقی عارفانه متمرکز می باشد. این مقاله برآن است تا از چپستی عشق و تأثیر آن بر سرنوشت آدمی از دیدگاه این دو شاعر سخن به میان آورد. از این رو پس از مطالعه آثار آنها و استنباط دیدگاهشان در مورد عشق تشابهات و تفاوت دیدگاهشان در این مورد بررسی می شود. در نظر این دو عشق است که روح آدمی را چنان تعالی می بخشد که قوانین انسان ساخته و پدیده های طبیعی نمی توانند مسیر آن را تغییر دهند. سپهری و جبران به همه ی کائنات عشق می ورزند از نظر آنها تنها با عشق می توان به حقیقت اشیاء و زندگی رسید و عشق را همواره با غم و اندوه همراه می دانند.

### کلید واژه‌ها:

عشق، خدا، انسان، سهراب سپهری، جبران خلیل جبران.

## پیشگفتار

عشق و دیعه ای الهی است که در وجود انسان نهاده شده و با ذات و فطرت وی عجین شده و انسان پیوسته به دنبال معبود و معشوق حقیقی بوده است.

در طول تاریخ بزرگانی قدم به عرصه وسیع آفرینش نهاده اند که همیشه عاشق زیسته اند و به عشق فراخوانده اند. «سهراب سپهری با اشعار رازآمیز و باسویه فراعقل‌گرایی خود همراه با تعبیر و اصطلاحات و تصویرهای غیرمحسوس و ذهنی که از آن به رویکرد اشراقی و متافیزیکی یاد کرده‌اند، در شعر معاصر مخالفان و موافقان جدی دست و پا کرده است»<sup>۱</sup>.

جبران خلیل جبران نیز شاعر و نقاشی است که زندگی، آثار و افکار او بارها مورد دقت نظر و بررسی موشکافانه قرار گرفته است. ناقدان و صاحب نظران هر یک او را به گونه ای ترسیم نموده اند. عده ای او را تا مرز پیامبری بالا برده و گروهی او را دست نشانده استعمار، بی دین دانسته اند. موضوع عشق از موضوعات اساسی و محوری در اندیشه این دو شاعر است. این پژوهش بر آن است تا به بررسی تطبیقی عشق از دیدگاه سهراب سپهری و جبران خلیل جبران بپردازد و اصولی را در تحقیقات مشابه استخراج نماید. از این رو پس از مطالعه آثار این دو شاعر خواهیم دید که دارای اشتراکات فکری بسیاری اند. با توجه به اینکه هر دو شاعر، رومانیک، نقاش و تأثیرپذیر از قرآن، انجیل، و بودا هستند و در واقع از منابع واحدی تأثیر پذیرفته اند این عوامل سبب اشتراکات فراوانی در نگاه این دو به مقوله عشق عارفانه شده است. این مقاله تأثیر و تأثر سپهری و جبران حول محور عشق - خواسته یا ناخواسته - و شباهت ها و تفاوت های موجود میان اندیشه های عاشقانه ی این دو نویسنده در حوزه ادبیات تطبیقی را بیان می کند.

آنچه نویسنده را بر آن داشت تا این پژوهش را مورد تحقیق قرار دهد این است که آیا این

---

۱- نقد آثار خلیل جبران، ص ۵۶.

دو شاعر دارای نظریات مشترکی در بحث عشق می باشند؟ و اینکه عشق آنها از چه نوعی است؟ چه شباهت‌ها و تفاوت‌هایی با یکدیگر دارد و مبانی مهم در عشق عارفانه آنها چیست؟

### عرفان جبران خلیل جبران

جبران خلیل جبران از جمله عارفانی است که در مسیر عشق و عرفان طی طریق کرده است.

آنچه اساس اندیشه گری های جبران را بنا نهاد کتاب های مقدس و به ویژه انجیل است. و در کنار آن با آگاهی از بودیسم و هندویسم از حکمت شرق بهره برده، اما شاهکار خود «پیامبر» را با تأثیرپذیری از اسلام به رشته تحریر درآورده است. او نگاهی وحدت جویانه به طبیعت و تمامی عناصر هستی دارد. تمامی آنچه را که در هستی وجود دارد با خود یگانه می بیند. در نظر جبران خدا و انسان و طبیعت، همه مظاهر مختلف وجودی یگانه و ازلی و ابدی اند. از همین رو محور اصلی سخنان «مصطفی» در «النبی» انسان است؛ چرا که ذات او عاری از هر گونه آلودگی است. انسان پس از جدایی از «اصل خویش» همواره در این دنیا احساس غربت می کند و در حالتی مملو از سرگشتگی و حزن و اندوه به سر می برد. او آنگاه سیراب می گردد که یک بار دیگر به به ذات مطلق واصل گردد. جبران با چنین دید صوفیانه‌ای نسبت به انسان و هستی خوش بین بود و در آنها چیزی جز خیر نمی دید و با اعتقاد به اصل وحدت وجود، در نظرش همه انسانها سوار بر مرکبی واحدند تا به ذات الهی شان منتقل گردند. جبران راه شناخت خدا را بسیار آسان می داند و از نظر او مقصد و مقصود همه انسانها خداست اما به خاطر تعریف و توصیفی که از خدا داشت مورد انتقاد قرار گرفت. «پیشینیان جبران در لبنان و خاورمیانه خداوند را به صورت پدری مهربان توصیف می کردند و تصویر او را شبیه مردی کهن سال با ریشی بلند بر روی تخته سنگ ها حکاکی می کردند. این مفهوم در ادیان بزرگ یعنی یهودیت و مسیحیت مشاهده شده است.

او در کتاب «باغ پیامبر» درباره وجود خدا به یاران خود می گوید:

«اکنون ای یاران و محبوبانم، به قلبی فکر کنید که همه قلب هایتان را در خود جای می دهد؛ به عشقی که همه عشق هایتان را احاطه می کند؛ به روحی که همه روح هایتان را می پوشاند، به صدایی که همه صدا هایتان را در بر می گیرد و به سکوتی که عمیق و بی زمان تر از

همه سکوت‌مان است.<sup>۱</sup>

او همواره به انسان‌ها توصیه می‌کند که برای شناخت خدا تلاش کنند:

«چه کسی به جوجه‌هایی که در لانه هستند غذا خواهد داد، و قتی مادرشان به آسمان پرواز کرده؟ و چه شقایقی در مزرعه بارور خواهد شد جز آنکه زنبوری از شقایق دیگر روی آن بنشیند؟»

فقط وقتی در «خود» کوچک‌ترتان گم شده‌اید، آسمان را، که خدا می‌نامیدش، جستجو می‌کنید. ای کاش می‌توانستید راهی به «خود» بزرگ‌ترتان بیابید.<sup>۲</sup>

### عرفان سهراب سپهری

سپهری بیش از آنکه شاعر - نقاش به شمار آید، انسان عاشق عارفی است با نگاهی تازه. عرفان او عرفان عصر جدید است. طبیعت در نظر او همچون آینه‌ای است که می‌توان اوج زیبایی - زیبایی مطلق و معشوق ازلی - را در آن مشاهده کرد. عرفان او با عرفان سنتی مشرق زمین متفاوت است.

سپهری، در مقام یک شاعر نوپرداز عارف، در پی ترویج مذهب، عرفان یا نظرات اخلاقی نیست. او اساساً شاعر است و صرفاً شعر می‌سراید.

«ذات شعر سپهری عارفانه است و از این رو مدام از رویدادهای ساده زیست به سوی اندیشه‌های آن سوی واقعیت می‌رود و گاه در اندیشه‌های مجرد سیر می‌کند».<sup>۳</sup>

اندیشه‌های وی تازگی دارد، چرا که با نگاهی نو به اشیاء می‌نگرد و نوعی عرفان جدید است. روح عرفان شرقی بر شعرش سایه افکنده است. «در نگاه عارفانه سپهری، حرکت شیء در درون خویش از طریق درهم ریختن صفات کیفیات و ابعاد آن ممکن می‌شود. نوعی جاندار انگاری بر این نگاه حاکم است، شیء نهادی ناآرام و بی‌قرار دارد که هر دم به رنگی در می‌آید و در درون خود و در جهان اشیاء جاری می‌شود. شیء و روح به هم تبدیل می‌شوند و مرز میان آنها از میان بر می‌خیزد.

پدیده‌ها در هم می‌روند، میانشان بده و بستان کیفیت و صفات است. در آن نقطه علیای

۱- ارواح سرکش، ص ۸۳

۲- همان، ص ۸۵

۳- سهراب سپهری و عرفان جدید، ص ۱.

اتحاد روحانی، همه چیز سیال است و «بعد پریز می شود»<sup>۱</sup>.  
سپهری، با تعبیری همچون «زیبایی رها شده» «رؤیای بی شکل» از آن چشم انداز که مرزها در آن گم می شود یاد می کند.

اینجا بالاترین مرحله اتحاد است، جایی که صفات و مرزها و نام های میان اشیاء و پدیده ها بی رنگ می شود در آن مرحله والا «باید به ملتقای درخت و خدا رسید» «باید نشست نزدیک انبساط جایی میان بیخودی و کشف»<sup>۲</sup>

او از حوزه آشنای تعبیر شعر فارسی معاصر دور می شود.

نگاه منتظری حجم وقت را می دید:

به سمت مبهم ادراک او مرگ جاری بود

عرفان و نگرش عرفانی، در تمامی اجزا و عناصر شعر او نفوذ دارد. وی در صدای پای آب می گوید:

«من نمی دانم که چرا می گویند: اسب حیوان نجیبی است، کبوتر زیباست

و چرا در قفس هیچ کسی کرکس نیست.

گل شبدر چه کم از لاله قرمز دارد»<sup>۳</sup>

چنین بینشی به جهان کاملاً عرفانی است. عشق ورزیدن به هر آنچه در جهان وجود دارد مبنای تفکر عرفانی است

### مبانی مشترک عرفان در آثار سهراب سپهری و جبران خلیل جبران

#### آرمان شهر

جبران و سپهری همواره در پی مدینه فاضله ای هستند که در آن عدالت و برابری، عشق، آزادی، دوستی، نزدیکی به طبیعت و یکی شدن با آن و دوری از زندگی ماشینی و صنعتی باشد. اما آرمان شهر این دو یک تفاوت اساسی باهم دارد و آن اینکه عرفان جبران عرفانی خردگراست، عرفانی معطوف به زمانه و نیازهای روحی و جسمی معاصران، در حالی که عرفان سپهری - شاید نتوان با قاطعیت به آن انگ خرد گریز زد - عرفانی خردگرا به حساب نمی آید.

۱- از بلاغت تصویر، ص ۳۸۸.

۲- هشت کتاب، ص ۴۲۸.

۳- همان، ص ۲۹۱.

## وحدت وجود

مهم ترین اصلی که جهان بینی سپهری و جبران بر آن استوار است اعتقاد به اصل وحدت وجود می باشد. آن دو تمام جهان را نمودی از وحدت می دانند و کثرت ظاهری را نفی می کنند. و معتقدند که مجموع جهان جلوه هایی از ذات خداونداند و زندگی منبع واحدی دارد و همه چیز از یک کل ازلی و ابدی سرچشمه می گیرد.

## وحدت ادیان

سپهری و جبران به خداوند ایمان دارند و معتقدند که از راه عقل نمی توان به خدا رسید. هر دوی آنها به تمامی مذاهب احترام می گذارند و معتقد به وحدت ادیانند از انجیل، اوستا، قرآن و ودا سخن می گویند. سپهری نیز مانند جبران تحت تأثیر بودا، انجیل و مولانا قرار گرفته است در نظر آنها همه ادیان در اصول باهم مشترکند و فقط در فروع با هم فرق دارند و اگر شاخ و برگ آنها زده شود به اصل خواهیم رسید. این دو هرگز خود را در فضای ماده و این جهانی محدود نمی کنند و همواره فضایی بی انتها سیر می کنند.

## عشق در اندیشه سهراب سپهری

«در فرهنگ عشق عرفانی، خواستگاه عشق، ذات الوهیت است. عشق، در حقیقت عامل بر انگیختن انسان به تکامل است»<sup>۱</sup>. نردبانی است تا انسان به «درک نهایت اشیاء» برسد. در اندیشه سپهری نیز عشق نردبانی است به ملکوت، «من به دیدار کسی رفتم در آن سر عشق / رفتم، رفتم تا زن / تا چراغ لذت / تا سکوت خواهش تا صدای پر تنهایی / چیزها دیدم بر روی زمین، / کودکی دیدم، ماه را بو می کرد. قفسی بی در دیدم که در آن، روشنی پرپر می زد. / نردبانی که از آن، عشق می رفت به بام ملکوت»<sup>۲</sup>.

سپهری در «صدای پای آب»، ۶ بار از واژه عشق استفاده کرده است که فقط یک بار عشق به کار رفته حالت کامجویی بردن جسمانی را تعریف و توصیف می کند. «به عقیده او، عشق دو سر دارد، سری به سمت مهربانی و گذشت و فداکاری، دوست داشتن آنچه در طبیعت است و مورد علاقه آدمی است و سر دیگر به سرچشمه حیات آدمی. حیات همه چیز، حتی،

۱- عشق در ادبیات فارسی.

۲- هشت کتاب، ص ۲۷۷.

صدای فاصله‌ها» نزدیکی به معبود ابدی است»<sup>۱</sup>.

عشق پیدا بود، موج پیدا بود. / برف پیدا بود، دوستی پیدا بود. / کلمه پیدا بود...<sup>۲</sup>.

«سپهری به عشقی اشاره می‌کند که پیش از خلقت «پیدا بود» و همان مایه آفرینش هستی شد. و انسان به زندگی آمد و باری دیگر باید به آن معبود و معشوق ازلی و ابدی خود برسد، انسان، با عشق می‌تواند دوباره به آن فردوس برین و آستان حضرت حق دست یابد. بنابراین زندگی خود وسیله‌ای است برای وصال، پس نباید ناامید شد چون عشق هست، شقایق هست و او تنها بودن را لازمه اندیشیدن، یاد گرفتن، تأمل و شناخت می‌داند و عشق در تنهایی طبیعت، آن طبیعتی که سهراب آن را «جانماز» خود قرار می‌دهد، عرفان است. عشقی که در روشنایی ریشه می‌گیرد و از پی رنگی نیست»<sup>۳</sup>.

سپهری با بینش عرفانی خود می‌گوید: / «گوش کن، جاده صدا می‌زند از دور قدم‌های تو را چشم تو زینت تاریکی نیست. / پلک‌ها را بتکان، کفش به پا کن، و بیا و بیا تا جایی، که پر ماه به انگشت تو هشدار دهد / و زمانی روی کلوخی بنشیند با تو و مزامیر شب اندام تو را، مثل یک قطعه‌ی آواز به خود جذب کنند / پارسایی است در آنجا که تو را خواهد گفت: / بهترین چیز رسیدن به نگاهی است که از حادثه‌ی عشق تر است»<sup>۴</sup>.

بدین جهت، هیچ چیز برای او مهم‌تر از معرفت و آگاهی توأم با عشق نیست. شرط آن این است که نگاه آدمی از «حادثه عشق تر باشد». از طبیعت به نگاه سرشار از عشق، و از این نگاه به آگاهی و معرفت می‌رسد. حاصل، قدم گذاشتن به آرامش است.<sup>۵</sup>

«یکی از ویژگی‌های شعر سپهری آشنایی زدایی او نسبت به عادات ذهنی و باورهای کهن و سلیقه‌های اعتبار یافته عمومی است. او می‌خواهد همه چیز را «زیر باران» ببیند. با نگاهی شسته از غبار کهنگی عادت، می‌خواهد «دوست را زیر باران ببیند» و عشق را زیر باران بجوید؛ یعنی می‌خواهد، عشق را به گونه‌ای دیگر تفسیر کند، می‌خواهد زنگار آن را که طی

۱- میهمانی در گلستانه سهراب سپهری، ص ۲۸۵.

۲- هشت کتاب، ص ۲۸۱.

۳- نگاهی به سپهری، ص ۱۲۷.

۴- همان، ص ۳۷۲.

۵- از مصاحبت آفتاب، ص ۲۲۷.

سالیان دراز به تنش نشسته را، با باران، پاک بشوید تا عشق تازه شود.<sup>۱</sup> چرا که زندگی «تر شدن پی در پی» است. از نگاه سهراب عشق که زاینده و آفریننده زیبایی است، انسان را به گرمی یک سیب (زندگی) مأنوس می کند و وی را به وسعت گسترده تجربه اندوه زندگی می برد و به او امکان پرواز و اوج می بخشد.

### عشق و زیبایی

در دستگاه فکری سپهری، انسان وقتی عاشق است، همه چیز را خوب می بیند، دلخوش است به همه چیز، چون عشق در رگ های همه هست، و نبض حیات هر چیزی با عشق می زند. با چنین تفکری، انسان، عاشق زندگی می شود. و به «سیبی خوشنود است». در اینجا سیب مفهوم زندگی است. زیرا در جایی که عشق سازنده زندگی است و نمی توان فصل جداکننده ای بین عشق و زندگی پیدا کرد.<sup>۲</sup>

و عشق، تنها عشق / ترا به گرمی یک سیب می کند مأنوس انسان وقتی از بالا به دنیا می نگرد، همه را در یک نامتناهی می بیند؛ یعنی به این معنا که کل طبیعت. حیات به یک جوهر واحد باز می گردد و نهایت تلاش انسان این است که بتواند هر چه را که وجود دارد در یک نگاه ببیند.

### عشق ورزی به کل موجودات هستی

با چنین تفکری، سهراب به همه اشیاء عشق می ورزد و تبعیض قائل نمی شود و باور دارد که همه چیز باید با عشق نگریسته شود، «تعبیر عاشقانه اشکال»، یعنی «ارزش گذاری» که یکی از خصیصه های شعر سپهری است. زندگی در شعر او می جوشد، گل و گیاه و عشق و طبیعت و در کنار آن معشوقی که خود دستمایه این همه شوریدگی و تصویر قرار گرفته، و سر از پا نمی شناسد. عشق، انسان را با حقیقت اشیاء آشنا می کند و نگرش نوینی درباره هستی و زندگی به او می بخشد.

و عشق، تنها عشق / مرا به وسعت اندوه زندگی ها برد، / مرا رساند به امکان یک پرنده شدن.

۱- نگاهی به سپهری، ص ۷۷.

۲- همان، ص ۱۲۸.



## عشق و اندوه

حزن عارفانه در تمام مدت سفر در «مسافر»، سپهری را احاطه کرده است. طبیعت او را به خود می خواند، اما وسعت بی کرانه آن، در دل شاعر، «ترنم موزون حزن» را ایجاد می کند. این افسردگی و یأس نیست، بلکه رنج درونی و ذاتی راوی است. و حاصل سکوتی است که او را در آن غوطه ور کرده است. صفت اندوه به آن خاطر است که وحدت کامل میان عاشق و معشوق دست نمی دهد. سپهری این را خوب می داند که اندوه، نوشدارویی است که باعث درک کنه زندگی می شود:

و نوشداروی اندوه؟ / صدای خالص اکسیر می دهد این نوش این عشق بود که به سپهری امکان داد تا چونان پرنده در آسمان بی منتهای زندگی ببرد و آزاد باشد. به اعتقاد شمیسا، «ما در منظومه «صدای پای آب» با حالت بسط و در منظومه «مسافر» با حالت قبض مواجهیم. باید توجه داشت که قبض و بسط هر دو جزء احوالند؛ یعنی دائمی نیستند و به یکدیگر بدل می شوند، آری پایان شب تاریک روح سپید است»<sup>۱</sup>.

«این رنج، از بصیرت او نسبت به جهان و هستی سرچشمه می گیرد: سالکی که لمحہ های زیبای حیات را در می یابد، اما حقارت خویش را در مقابل عظمت بی کرانه جهان و هستی به یاد می آورد: شاد است که رازها و رمزها را دریافته و غمگین است که «دچار آبی دریای بیکران» است. این وحدتی است در کثرت و کثرتی است در وحدت»<sup>۲</sup>. میزبان پس از خواندن شعر از او می پرسد چرا دلت گرفته. دچار چه هستی.

چرا گرفته دلت، مثل آنکه تنهایی. / چقدر هم تنها! / خیال می کنم، دچار آن رگ پنهان رنگ ها هستی.

دچار یعنی / عاشق. / و فکر کن که چه تنهاست / اگر ماهی کوچک، دچار آبی دریای بیکران باشد. / چه فکر نازک غمناکی! / و غم تبسم پوشیده نگاه گیاه است. و غم اشاره محوی به رد وحدت اشیاست. / خوشا به حال گیاهان که عاشق نورند / و دست منبسط نور روی شانه آنهاست، / نه، وصل ممکن نیست، / همیشه فاصله ای هست، / اگر چه منحنی آب بالش

۱- نگاهی به سپهری، ص ۱۴۸.

۲- از مصاحبت آفتاب، ص ۲۰۴.

خوبی است / برای خواب دل آویز و ترد نیلوفر، / همیشه فاصله ای هست.<sup>۱</sup>  
 در شعر سپهری قبض از آنجاست که خوب می داند «هیچ ماهی هزار و یک گره رودخانه را  
 نگشود» و خوب می داند که با معشوق (حقیقت) هرگز اتحاد کامل نمی یابد.  
 عشق گرفتار شدن به یک موضوع است، رگی پنهان و آرزویی مبهم. سپهری در سیر و  
 سلوک عاشقانه - عارفانه خود، بسان آن ماهی کوچک است که دچار دریای بی کرانه باشد، از  
 این قرار، احساس تنهایی می کند.

### عشق و فاصله

عشق در اندیشه سپهری «صدای فاصله هاست / صدای فاصله هایی که غرق ابهامند». سپهری در اینجا به نکته ای اشاره می کند که حائز اهمیت است: او معتقد است که عشق به معنای فاصله است، یعنی بین عاشق و معشوق «همیشه فاصله ای هست» و اتحاد کامل هیچ گاه اتفاق نمی افتد. «خدا یک ذات مستقل از اشیاء و طبیعت دارد و بشر نوعی دیگر است. نهایت تلاش انسان آن است که با «اکسیر» عشق، به دنبال حقیقت بدود و او هرگز به کنه معشوق دست نمی یابد». «کار ما نیست شناسایی راز گل سرخ» او فقط می تواند در این دریا شناور باشد «کار ما، شاید این است که در افسون گل سرخ شناور باشیم». اگر میان عاشق و معشوق فاصله ای نباشد و آنها با هم متحد و یکی شوند، آن وقت عشقی در میان نخواهد بود. پس شایسته است که فاصله ای باشد تا جنبش و تکاپویی باشد. بنابراین غم و اندوه نیز جاری است. اما این غم زیباست، «غم تبسم پوشیده نگاه گیاه است» و عشق با غم و امید در یک راستا حرکت می کنند و این فاصله ها ناامید کننده نیستند بلکه مثل نقره تمیزند.

«و عشق / سفر به روشنی اهتزاز خلوت اشیاست. / و عشق / صدای فاصله هاست / صدای فاصله های که - غرق ابهامند / - نه، / - صدای فاصله هایی که مثل نقره تمیزند / - و با شنیدن یک هیچ می شوند کدر. / - همیشه عاشق تنهاست».<sup>۳</sup>

میزبان از فاصله با عنوان ابهام یاد می کند که پدیده ها در دریای آن با تنداب های مبهمی برخورد می کنند. ولی سپهری آن ابهام را، نفی می کند و معتقد است فاصله ها هدفش روشن و

۱- هشت کتاب، ص ۳۰۷ و ۳۰۸.

۲- نگاهی به سپهری، ص ۱۲۵.

۳- هشت کتاب، ص ۳۰۸.

واضح است و از آن به روشنی نقره تعبیر می کند. و این گونه است که برای سپهری «عشق صدای فاصله هاست. صدای فاصله هایی که غرق ابهامند.» عاشق همیشه تنهاست چرا که چونان «ماهی» «هزار و یک گره رودخانه» را نگشود و آنقدر سرگردان است که سرانجام با حسرت می گوید: «کجاست جای رسیدن، و پهن کردن یک فرش». «سپهری آرزو دارد موسی وار به سرزمین کنعان راه یابد اما به برهوت می رسد»<sup>۱</sup>.

و دست عاشق در دست ترد ثانیه هاست / و او و ثانیه ها می روند آن طرف روز

و او و ثانیه ها روی نور می خوابند / و او و ثانیه ها بهترین کتاب جهان را

به آب می بخشند.<sup>۲</sup>

عاشق فقط باید به حال و اکنون بیندیشد.

### عشق و نگاه تازه

وقتی عاشق با نگاه های تازه ی خود به درک و ارادت توجه دارد، به آن سوی روشنی می رسد و به معرفت و اشراق دست می یابد. عشق، نفی دانش های قدیم است. اگر چه بهترین کتاب جهان باشد. عاشق همه را در آب می اندازد و به «اکنون» و واردات قلبی خود می اندیشد. عاشقانه های سپهری همچون کلیت دستگاه فکری - عاطفی اش، منحصر به اوست و چیرگی بینش عارفانه و نگرش طبیعت گرایانه، گونه ای ذهنیت غنایی بر فضای شعر او پراکنده است که بر مبنای آن عشق نه رابطه خصوصی و فردی شاعر با انسان دیگر که عشق به کل هستی - طبیعت ابراز شده است و عشق به معشوق / زن، در مرحله میانی رسیدن به آن مطلق و یاریگر و راهنمای آن اتصال است. در اشعار عاشقانه سپهری، عشق به کل و اصل از حساسیت او به رابطه با اجزاء و رابطه با انسان کاسته است و فقط به پایان می اندیشد. در شعر عاشقانه - عارفانه سپهری، زن نه تنها حضوری مثبت و مؤثر دارد بلکه آن واسطه ای است تا چشم ها متوجه حقیقت شوند:

«تا شقایق هست زندگی باید کرد»

زندگی رسم خوشایندی است / زندگی بال و پری دارد با وسعت مرگ

۱- سپهری و کافکا، ص ۱۱۲.

۲- همان، ص ۳۰۹.

پرشی دارد به اندازه عشق<sup>۱</sup>

اگر زاهد با سال ها پرستش به خدا می تواند برسد ، انسان عارف عاشق، با یک پرش، سال ها ره نرفته را می پیماید و به وحدت و یگانگی با طبیعت و خدا دست می یازد. در شعر بلند «مسافر» ، آنجا که نگاه مرد مسافر به روی میز می افتد، مسافری که بسیار افسرده و غمگین است و به نظر خودش هیچ چیز نمی تواند او را از این افسردگی بیرون آورد. میزبان او به او در جایی می گوید:

نگاه مرد مسافر به روی میز افتاد / «چه سیب های قشنگی! / حیات نشئه تنهایی است.» / و میزبان پرسید: قشنگ یعنی چه ؟ / - قشنگ یعنی تعبیر عاشقانه اشکال این عشق، کاملاً عارفانه است. زیرا سهراب واژه زن و عشق را در دیوان خود جدا کرده، سیب را سمبل عشق اهورایی و افلاطونی و زن را سمبل عشق جسمانی گرفته است. نم زن بر چهره ما / باشد که شکوفا گردد زنبق چشم، و شود سیراب / از تابش تو، و فرو افتد. بینایی ره گم گردد. / یاری کن، و گره زن نگاه ما و خودت با هم باشد که تراود در ما، همه تو<sup>۲</sup>

### عشق پاک و عقیف

بنابراین ، عشق در پیشگاه سپهری، پاک است و عقیف و به دور از هر گونه ابتذال، باعث درک حقیقت و نهایت اشیا است، مایه آرامش و صلح فراگیر در دنیا و هستی می شود، مایه رسیدن به ابدیت است، آزادی بخش چشم و نگرش انسان از کومه بینی و نگرستن به هستی به عنوان یک وحدت کل، عشق تفاوت ظاهر اشیا را در می گذرد و به باطن و حقیقت آنها می نگرد به گونه ای که همه در یک ذات کل مستغرق هستند، عشق سپهری نفی دانش و عقل می کند دور می سازد و نگاه تازه به او می آموزد.

«این عشق و محبتی که در شعر شاعر- عارف دیده می شود، با این تعلیم و عقیده بوداییان شباهت تام دارد که اگر آدمی وجود خود را با همه موجودات یگانه بداند ، ضمیر خویش را اندک اندک می گسترد ، و هر چه را در خود جای می دهد، دوست می دارد؛ تا بدان جا که هر تپش قلب او، تپش قلب کائنات می شود... سرانجام آنچه فردی و شخصی است، جای خود را

۱- هشت کتاب، ص ۲۹۰.

۲- همان، ص ۲۵۹.

به کل می دهد و نوع هم جای فرد می نشیند. این عشق عشقی است که نه با شور و آتش بلکه با آرامش همراه است»<sup>۱</sup>.

«ظهر تابستان است / سایه‌ها می‌دانند، که چه تابستانی است / سایه‌هایی بی‌لک / گوشه‌ای روشن و پاک، کودکان احساس! جای بازی اینجاست / زندگی خالی نیست / مهربانی هست، سیب هست، ایمان هست / آری / تا شقایق هست، زندگی باید کرد»<sup>۲</sup>

### عشق در اندیشه جبران

«جبران به شدت تحت تأثیر «عشق مسیحی» و عاطفه رومانتیک است. در پیش رومانتیک‌ها، عشق آن احساس آسمانی و برادرانه است که متکی بر صفای روح و پاکی احساسات است، گاه حالت سرکشی به خود می‌گیرد و گاه حالت وصال ناهوشیاران و گاهی زبانی نامفهوم دارد. این اوصاف عشق از دیدگاه آنان حالتی «ذهنی - عرفانی» دارد. این حالت بی‌شبهت به راز و نیازهای صوفیان و سخنان آنها در باب عشق نیست. عشق یکی از شالوده‌های اندیشه جبرانی است یا به عبارت دیگر سنگ زیرین آثار جبران عشق است»<sup>۳</sup>.

### وحدت وجود و عشق

عشق جبرانی بر گرفته از نظریه وحدت وجود متصوفه است، عشقی که در سرتاسر هستی و در همه تار و پود گیتی پراکنده گشته و در حقیقت هستی جز عشق نیست:

«أَنَّ شَعْلَاتِ الْمَحَبَّةِ يَا حَبِيبَتِي تَهَيِّطُ مِنَ السَّمَاءِ مَتَمَوْجَةً بِصُورٍ مُتَبَايِنَةٍ وَأَشْكَالٍ مُتَنَوِّعَةٍ، لَكِنْ فَعَلُهَا وَتَأْتِيرُهَا فِي هَذَا الْعَالَمِ هُوَ وَاحِدٌ»<sup>۴</sup>.

«عشق از آسمان فرود می‌آید و آسمان چیزی جز «منبع الامن» نیست. از آسمان فرود می‌آید با جلوه‌های گوناگون ولی تأثیر آن یکی است». عشق، حقیقت زندگانی را می‌آموزد و ناگزیر، جبران به دردها و رنج‌هایی که از آن نیز به وجود می‌آید آگاهی دارد و در حقیقت عشق را دردی جانکاه می‌داند که باعث بیداری انسان از خواب غفلت می‌شود «حقیقه الحب يقظه» او

۱- از مصاحبت آفتاب، ص ۲۲۰.

۲- هشت کتاب، ص ۳۵۰.

۳- نقد آثار خلیل جبران، ص ۳۳.

۴- المجموعه الكامله المولفات جبران خلیل جبران، ص ۲۷۵.

شیفته درد های ناشی از عشق است. دلداده سرشک هایی است که به ناچار به خاطر عشق باید تحمل کند و عشق است که به او صبر و تحمل می بخشد «إِنَّ الْمَحَبَّةَ الَّتِي شَاءَتْ فَتَحْتَ اعْيُنَنَا وَجَعَلْتَنَا مِنْ عِبَادِهَا تَهْبِنَا نِعْمَةَ الصَّبْرِ وَالتَّجَلُّدِ»<sup>۱</sup>.

### عشق و شناخت خدا

و عنوان می کند «براستی عشق ، که همان معبود است ، آه و ناله های جانسوز و اشک - های آتشین را می پذیرد و به اندازه شایستگی هایمان ما را پاداش خواهد داد. و این محبت همان عدالت در بهترین جلوه های خود است.»<sup>۲</sup>

این عشق مایه شناخت خدا و پی بردن به راز هستی است و موانع موجود بین بنده و خدا را بر می دارد و باعث می شود تا هستی را آنگونه ببیند که خدا را می بیند. در حقیقت اشیاء یک بعد آشکار دارند و یک بعد پنهان که بر هر کس قابل رؤیت نیست.

### آثار عشق

جبران اینگونه از عشق یاد می کند:

«هر زمان که عشق اشارتی به شما کرد در پی او بشتابید، هر چند راه او سخت و ناهموار باشد. و هر زمان بال های عشق شما را در بر گرفت خود را به او بسپارید ، هر چند که تیغ های پنهان در بال و پرش ممکن است شما را مجروح کند.

و هر زمان که عشق با شما سخن می گوید او را باور کنید ، هر چند دعوت او رویاهای شما را چون باد مغرب در هم کوبد و باغ شما را خزان کند.

زیرا عشق چنانکه شما را تاج بر سر می نهد به صلیب نیز می کشد.

و چنانکه شما را می رویاند شاخ و برگ شما را هرس می کند... عشق ، شما را چون خوشه های گندم دسته می کند. آنگاه شما را به خرمن کوب از پرده خوشه بیرون می آورد. و سپس به غربال باد دانه را از گاه می رهاوند ، و به گردش آسیاب می سپارد تا آرد سپید از آن بیرون آید.

سپس شما را خمیر می کند تا نرم و انعطاف پذیر شوید ، و بعد از آن شما را بر آتش

۱- همان، ص ۲۵۸.

۲- ترانه باران، ص ۲۰۲ و ۲۳۰.

مقدس می نهد تا برای ضیافت مقدس خداوند نان مقدس شوید .  
عشق با شما چنین رفتارها می کند تا به اسرار قلب خود معرفت یابید و بدین معرفت با قلب زندگی پیوند کنید و جزئی از آن شوید.  
اما اگر از ترس بلا و آزمون ، تنها طالب آرامش و لذت های عشق باشید ، خوشتر آنکه عریانی خویش بپوشانید و از دم تیغ خرمن کوب بگریزید، ... وقتی که عاشق می شوید مگویید «خداوند در قلب من است»، بلکه بگویید «من در قلب خداوند جای دارم».  
و گمان نکنید زمام عشق در دست شماست، بلکه این عشق است که اگر شما را شایسته ببیند حرکت شما را هدایت می کند». اما اگر شما عاشقید و آرزویی می جوید ، آرزو کنید که ذوب شوید و همچون جویباری باشید که با شتاب می رود و برای شب آواز می خواند.  
آرزو کنید که رنج بیش از حد مهربان بودن را تجربه کنید. آرزو کنید که زخم خورده فهم خود از عشق باشید و خون شما به رغبت بر خاک ریزد...<sup>۱</sup>  
در دولت عشق، صوفیان خدا را بدون ترس و طمع بهشت می پرستند. جبران نیز از این قاعده مستثنی نیست و مردمی که خدا را به خاطر ترس عبادت می کنند مورد سرزنش و نکوهش قرار می دهد. جبران در «المواکب» اینگونه نکوهش می کند: «دین، نزد مردم کشتزاری را مانند است و جز صاحب غایت کسی در آن چیزی نمی کارد یا آرزومندان نعمت های بهشت جاویدند یا جاهلانی که از آتش دوزخ ترسانند.  
اگر جزای قیامت نبود این قوم هیچ خدایی را نمی پرستیدند  
و اگر پاداش نبود همواره کفر می ورزیدند  
گوی دین، آنان راتجارتی است که اگر بکوشند سود می کنند  
و اگر اهمال ورزند زیان می کنند».<sup>۲</sup>  
نی لبکی که جبران در قصیده المواکب از آن یاد می کند همان نی است که مولانا، مثنوی معنوی را با آن آغاز می کند. وی نی ای را می خواهد که که آوای آن جاودانه می ماند و همواره در پی رسیدن به نیستان خویش است. آن را به بهترین شراب تشبیه می کند؛ شرابی که شراب عشق و معرفت است و انسان را در مستی محبت فرو می برد.

۱- پیامبر، ص ۲۹-۳۱.

۲- پیشتان، ص ۱۴-۱۵.

«نی را به من بده و آواز بخوان زیرا آواز بهترین دانش هاست و سوز و گداز نی پس از خاموشی ستارگان می ماند

نی را به من بده و بخوان پس آوای این نای محبت خالص است و ناله آن جاودانه است و نسبت به هر چیز زیبا و نمکین است»<sup>۱</sup>. «بانگ نی انسانی، محرک روح انسانی، همان آتش محبت الهی است. جبران نیز عاشقانه از خدای لایزال بخشنده می گوید»<sup>۲</sup>.

«نی هستی را به من ببخش و تو در آن بدم که آوای تو، بهترین آواهاست»<sup>۳</sup>.

جبران آوای نی را آوای عشق می داند، اما همیشه عشق، عشق حقیقی نیست، بلکه هوی و هوس است که انسان را به بیراهه می کشد:

«عشق در میان مردم به گونه های مختلف (آشکار) می شود و بیشتر این عشق ها مانند علف در مزرعه است، نه شکوفه ای و نه میوه و ثمره ای».

«بیشتر این عشق ها (عشق های رنگین) مانند شراب است که اندکش خشنود می کند زیادش برای نوشیدن خطرناک است».

«اگر اجسام مادی، رهبری موکب عشق را بر عهده بگیرد و به سوی بستر اغراض نفسانی (بکشاند)، عشق خودکشی خواهد کرد».

«گویی که عشق امیری، به اسارت و در بند کشیده شده است که از زندگی بیزاری جسته، در حالی که یارانش او را فریب داده اند».

«و عشق را در روح و نه در جسم می شناسیم، که مانند مستی وحی که از آن سکر و مستی نیست که از عصاره انگور به دست آورده شود»<sup>۴</sup>.

### معنای عشق

جبران عشق را واژه ای از نور می داند که از طرف نور (= خدا) در صفا ای از نور (قلب) نوشته شده است. «المحبة کلمة من نور. کتبتھا ید من نور، علی صحیفه من نور»<sup>۵</sup> او مثل صوفیان

۱- همان، ص ۲۷ و ۲۱.

۲- نغمه های الهی مولانا و جبران خلیل جبران، ص ۱۱۱.

۳- پیشتاز، ص ۲۴.

۴- همان، ۲۶-۲۸.

۵- المجموعه الکامله المولفات جبران خلیل جبران، ص ۱۶۸.



به حقیقت عشق پی برده و می گوید ، حتی عشق حجابی است میان عاشق و معشوق ، چه ، این یعنی اینکه هنوز دو نفر در هم ادغام نشده اند و دو هستند این عشق فقط در ذهن و قلب نیست ، بلکه باید رد رفتار و کردار انسان پدیدار شود، و گرنه هر کاری بدون عشق باطل و ره به جایی نبرد : «و العَمَل یكون باطلاً و بلا ثَمَر أن لم یقترن بالمحبه» ، و یا اینکه کار تجسم عشق است « أن العمل هو الصورة الظاهرة للمحبه الكامله»<sup>۱</sup>.

در اینجا به این نکته باید اشاره کرد که عشق در نظر او باعث رسیدن انسان به کمال خود می شود. در حقیقت عشق با آوردن فشارهایی ، باعث چکیده شدن پلیدی ها و بد سگالی های انسان می شود و نفس او را پالوده می کند و او را از همه رذائل اخلاقی - رفتاری پاک می گرداند و او را شایسته دیدار «کل» می کند. او را بایسته حضور در درگاه ربوبی و آستان پاک آن «منزه» می گرداند.

«گویی خدایان هر کدام از ما را نیمه ای برای دیگری قرار داده بود که به پاکی به هم می پیوست و انسانی کامل می شد و اگر از وی می گسست در روان خود، کاستی دردناکی را احساس می کرد».

### عوارض فقدان عشق

« کسانی که ، عشق به آنان بال و پر نبخشیده ، نمی توانند به آن سوی ابرها پرواز کنند و آن جهان جادویی را ببینند». در نظر جبران، انسان با عشق به دنبال نیمه دیگر خود می گردد تا کامل شود؛ بطرس حبیب در کتاب «جدلیه الحب و الموت» در این باره می گوید: «سخن جبران در مورد «دو نصف، دو عاشق» بازگویی نظریه «اندروژین» (androgyny) است که در آیین های بت پرست و خرافه ای قدیم رایج بوده است که آنها در جستجوی آن اتحادی هستند که قبل از ولادت و ورود به این جهان ، با هم داشته اند، این شکل اسطوره ها، بیانگر آن سختی ها و دردهایی است که در این راه وجود دارد ؛ چون که اتحاد با دیگری مستلزم آن است که عاشق از خود بگذرد تا به هستی مادر خود رسد ، او عشق را به طور مستقیم عملی دانسته که مجسم کننده ظاهری عشق است که همان خداست»<sup>۲</sup>. بنابراین جبران زادگاه عشق حقیقی را عالم جان می داند که آن آشنایی، سبب عشق و الفت و دوستی است. «آیا قدرت

۱- همان، ص ۹۸-۹۷.

۲- جدلیه الحب و الموت، ص ۹۷.

خداوندی دو روح ما را به هم گرد نیاورد. قبل از آنکه ولادت، ما را اسیر روزها و شبها گرداند».

### زندگی بدون عشق

به اعتقاد جبران «زندگی بی عشق و محبت، مانند درختی بی برگ و بار است و عشق بدون زیبایی همچون شکوفه های بی عطر و بو و میوه های بی دانه است... زندگی و عشق و زیبایی، سه گوهر در ذاتی یگانه و مستقل و مطلقند که تغییر و جدایی را بر نمی تابند»<sup>۱</sup>.

### عشق و زمان

عشق و پیدایش آن در اندیشه جبران، طوری تبیین می شود که زمان در آن دخیل نیست، بلکه عشق در همان لحظه نخست دیدار به وجود می آید. اگر این اتفاق نیفتد، با گذشت زمان هرگز چنین اتفاقی نخواهد افتاد، چرا که عشق زاده تفاهم روحی است: «چه ناداناند، آنان که می پندارند عشق، پس از همزیستی طولانی و همراهی مستمر پدید می آید. حقیقت آن است که عشق حقیقی، حاصل تفاهم روح است و این تفاهم، اگر در یک لحظه ایجاد نگردد، با گذر سالها و نسلها نیز به وجود نخواهد آمد». در جای دیگر نیز می گوید: «عشق تنها شکوفه یی است که بدون یاری فصلها می روید و رشد می کند»<sup>۲</sup>.

### عشق موهبت الهی

وی معتقد است که عشق را ما انسانها به وجود نمی آوریم بلکه موهبتی است الهی که هر چیز را به راهی که خود پسندد هدایت می کند «پیش از آن که روحم مرا پند و اندرز دهد عشق مانند رشته ظریفی که به دو میخ بسته شده باشد در قلبم وجود داشت».

### جلوه های عشق

جبران آن بعد پنهانی اشیاء را با عشق می خواهد بفهمد. معبدی که جبران در آن به راز و نیاز و پرستش خدا می پردازد، معبد عشق است. معبدی که در قلب برپا ساخته و هیچ کس را یارای نابود کردن آن نیست.

۱- ترانه باران، ص ۱۸۰.

۲- عیسی پسر انسان، ص ۲۳۹.

«در اورشلیم برای عشق پرستشگاهی ساختم و کاهنان آن را مقدس شمردند ولی روزگار آن را نابود کرد. بین استخوان سینه ام آن را دوباره ساختم» خداوند آن را مقدس ساخت و هیچ قدرتی نمی تواند بر آن دست یازد». جبران در کتاب «العواصف» - طوفان ها - در مقاله «علی باب الهیکل» - بر در معبد - جوانب عشق را از دیدگاه، پیری قد خمیده، جوانی برومند، زنی ناامید، دوشیزه‌ای با گونه های سرخ، مردی با جامگی مشکی و ریشی بلند، مردی با چهره‌ای روشن و بشاش، کوری که با عصا راه می رفت، جوانی گیتار به دست، و کودکی پنج ساله مورد بررسی قرار می دهد و در نهایت صدایی از درون معبد می شنود که می گوید: زندگی دو نیمه است: نیمی سرد و نیمی سوزان. و عشق آن نیمه سوزان زندگی است. عشق جبرانی آغاز و پایانی دینی دارد، از آن جهت که خداوند در دل‌هایی که بخواهد می فرستد و از آن جهت که انسان را به ابدیت پیوند می دهد و آن‌ها را بندگان خود قرار می دهد. از این روست که جبران با گرمی، شوق آن را از خدا خواستار است: «ای خدا مرا غذای آن آتش مقدس (= عشق) گردان».

«از جمله دیدگاه‌های جبران این است که وی عشق را تنها عامل استحکام پیوند زناشویی می‌داند.<sup>۱</sup> جبران می گوید: «دانستم که سعادت زن به مجد و شرف، کرم و بردباری مرد نیست، بلکه به عشق و محبتی است که روح زن را به روح مرد پیوند می‌زند و عواطف زن را در قلب مرد می‌ریزد و زن و مرد را همچون عضو واحدی در کالبد زندگی قرار می‌دهد.»<sup>۲</sup> «عشق جبرانی همانند شهدی است که به همراه خون در رگ‌های عاشق جاری می‌شود، عشق متنوع است و در حالت‌های گوناگون متجلی می‌شود، عشق جبرانی متعدد الاشکال ولی وحدت‌التأثیر است».<sup>۳</sup>

### عشق جاودانه

به اعتقاد جبران پس از به وجود آمدن عشق بایستی برای جاودانگی آن تلاش کرد. او معتقد است عشقی پاک و جاودان می‌ماند که با اشک چشم شست و شو داده شود. از دیدگاه جبران تنها چیزی که برای عشق مضر است و می‌تواند باعث از بین رفتن آن شود، شک و تردید

۱- چستی عشق جبران خلیل جبران، ص ۸۶.

۲- اشکی و لبخندی، ص ۱۹.

۳- عشق از نگاه جبران خلیل جبران، ص ۵.

است: «در راه عشق، تردید گناهی بس بزرگ است».

### عشق محدود و لا یتناهی

جبران به تفاوت میان عشق محدود با عشق لایتناهی می‌پردازد و می‌گوید: «عشق محدود، در پی دست یافتن بر محبوب است اما عشق نامحدود، جز نفس عشق چیزی نمی‌خواهد. چه بسا عشقی که در دوران جوانی پدید می‌آید تنها به دیدار بسنده می‌کند، به وصال قانع می‌شود و در این سطح رشد می‌کند، اما عشقی که در دامان بی‌نهایت پدید می‌آید و با اسرار شبانگاه همراه می‌شود، جز به جاودانگی راضی نمی‌شود و جز در برابر الوهیت، در برابر پیشگاه هیچ چیز سر خم نمی‌کند»<sup>۱</sup>

### فواید عشق

در آثار جبران به فواید عشق و تاثیر آن بر زندگی انسان اشاره می‌شود. جبران این تاثیر را در دوران مختلف زندگی خود به‌قرار زیر تبیین می‌کند: «در جوانی، عشق تهذیب‌گر من، در میانسالی قوت بازویم و به هنگام پیری همدم و مونس من خواهد بود»<sup>۲</sup>

از دیدگاه جبران عشق مایه زندگی و نبود آن مایه مرگ است: «بیرون آمدن در حالی که احساس می‌کردم در همان شب که گویی بار دیگر متولد شدم»، (به هنگام دیدار با سلمی) قهرمان داستان «بال‌های شکسته» همان شبی بود که چهره مرگ را برای نخستین بار در برابر دیدگانم دیدم) به هنگام جدا شدن از سلمی»<sup>۳</sup>

در تفکرات جبران، عشق عین آزادی است که می‌تواند انسان را به بالاترین مقام و کمالات برساند، به گونه‌ای که دیگر قوانین طبیعت قادر به انجام آن نیستند: «در این جهان، عشق تنها آزادی است زیرا جان آدمی را به جایگاه بلندی فرا می‌برد که نه آیین‌ها و نه آداب و رسوم بشر می‌تواند بدان دست یابد و نه قوانین و نوامیس طبیعت بر آن چیره تواند بود»<sup>۳</sup>

### عشق پدیده‌ای بی‌نهایت

در اندیشه وی، عشق، پدیده‌ای بی‌نهایت و بی‌نظیر است که تمامی زیبایی‌های جهان در

۱- عیسی پسر انسان، ص ۲۷۲.

۲- همان، ص ۶۵.

۳- پیشتاز، ص ۷۶.

برابر آن بی‌ارزش است، به گونه‌یی که اگر کسی از این نعمت الهی برخوردار باشد از دیگر زیبایی‌های طبیعت و جهان بی‌نیاز می‌شود. «در آن لحظه به سوی طبیعت آرمیده نظر کردم و شیء بی‌حد و نهایتی را یافتم. شیئی که با مال و ثروت خریدنی نیست، چیزی که نه اشک‌های پاییز و نه اندوه زمستان آن را نمی‌تواند از بین ببرد. چیزی که نه دریاچه‌های سویس و نه گردشگاه‌های ایتالیا آن‌را به خود ندیده است. چیزی یافتم که در بهار زنده می‌شود و در تابستان به بار می‌نشیند. من در آنجا عشق را یافتم.»<sup>۱</sup>

### تأثیر عشق بر سرنوشت انسان

در این مورد جبران چنین می‌گوید: «عشق جان عاشق را لبریز از بخشایش خود خواهد کرد. این تردی لطافت عشق است که امیدواری بدون آشفتن جان را برای جبران پدیدار می‌سازد. زمین را برای او به بهشت برین و زندگی را برای وی به رؤیایی شیرین بدل می‌کند. عشق همچنین با نور و تابناکی پیوند دارد که نماد نیکی آمیخته با الوهیت است. جبران در این باره می‌گوید که: «عشق کلمه نور است که با دستی نورانی بر صفحه‌ای از نور نوشته شده است»<sup>۲</sup>. به اعتقاد جبران عشق یعنی غم و اندوه و غم و اندوه یعنی عشق. در کتاب بال‌های شکسته بیان می‌کند که «عشق مرا زبان و اشک عطا کرد و حس تازه‌ای در قلبم جا گرفت که از آن حس شادمانی و اندوه من متولد شد» او عشق را عامل رهایی از این دنیا و مادیات آن میدانند چرا که روح آدمی را تا بلندی‌ها و افق‌های دور می‌برد و این‌گونه است که قوانین بشری را یارای نفوذ به آن نیست.

«عشق آسمانی است که از بند حسادت و ثروت رهاست و به روح ضرری نمی‌رساند دل‌بستگی عمیقی است که روح را در دریای فناخت تطهیر می‌کند و گرسنگی پاک است که چون سیر شود، روح را از بخشش سرشار می‌کند؛ عاطفه‌ای که شوق را بدون آزدن روح می‌آفریند؛ زمین را به بهشت و زندگی را به رؤیایی شیرین و زیبا مبدل می‌کند»<sup>۳</sup>.

۱- عیسی پسر انسان، ص ۱۷۸.

۲- اندیشه‌های نو و شگفت، ص ۳۷.

۳- عیسی پسر انسان، ص ۲۸۵.

## آنان که از عشق بهره ای نبرده اند

وی کسانی را که عشق پر و بالشان نداده است افرادی می داند که توانایی پرواز بر ورای ابرهای ظاهر را ندارند و آنهایی که عشق به پیروی خود انتخوابشان نکرده، عشق را نمی شنوند. از نظر او آنها حتی اگر ظاهر عشق را درک کنند باطن آن را درک نخواهند کرد. او عشق را همواره آمیخته و عجیب با سکوت می داند و عاشقان را بی کلام. از این رو می گوید: «آنچه زبان هرگز نمی تواند بگوید و گوش نمی تواند بشنود قلب به راحتی می شناسد»<sup>۱</sup>.

جبران در نامه ای به می زیاده می نویسد: «ماری از عشق مترس، ما باید با همه رنج و لطف و بیم و سرگردانی و ابهامی که در عشق وجود دارد، به آن تسلیم شویم و در جایی دیگر اشاره می کند که «عشق موهبت و نعمتی خداداد است»<sup>۲</sup>.

چکیده مطلب اینک:

عشق پاک است. ۲. عشق نیازی ضروری است. ۳. عشق باعث گشایش قلب است. ۴. عشق ادراک و فهم است و با معرفت رخ می دهد. ۵. عشق منزله از اغراض است. ۶. عشق مایه صلح و آرامش است. ۷. عشق قرین زیبایی است. ۸. عشق همان قدرت خداوندی است که در انسان به امانت نهاده شده است. ۹. عشق مایه جاودانگی است و با ابدیت آمیخته و محرک اشیاست. ۱۰. عشق تنها آزادی ای است که نفس را به بالاترین مقامها می رساتند. ۱۱. عشق، انسان را از بند عادات و تقلید و شریعت می رهاند. عشق، میان موجودات فرقی قائل نمی شود و عاشق، همه را به یک چشم ببیند.

اینها همه نکاتی است که عشق سپهری و جبران در آن مشترک هستند. البته بعید نیست، چون حقیقت عشق جز این نیست و هر انسان شاعر و عارف که «دچار» این «اکسیر» باشد، از او جز این نگرش انتظار نمی رود.

---

۱- ارواح سرکش، ص ۲۰۱.

۲- شعله کبود، ص ۱۱۰.

## نتیجه

شالوده و زیربنای آثار و اندیشه های سهراب سپهری و جبران خلیل جبران بر پایه عشقی عارفانه است. هر دو عشق را عاملی مهم در سرنوشت و تکامل بشر و حرکت او به سوی معبود ازلی می دانند. آنچه از این پژوهش منتج می شود نگاه عارفانه‌ای است که هر دو شاعر به مقوله عشق دارند چرا که سپهری و جبران با تأثر از قرآن کریم و انجیل دو کتاب آسمانی نگاهی ژرف به آن دارند.

این دو عشق را هدیه ای از طرف خدا می دانند و به آسمانی بودن عشق اعتقادی راسخ دارند و آن را عامل تکامل انسان می دانند. آنها عشق را مایه پیدایش هستی دانسته و معتقدند که انسان با عشق بار دیگر به ذات نامتناهی متصل می شود. سپهری با نگاهی تازه سعی می کند عشق را به گونه ای دیگر توصیف کند در اندیشه او کسی که عاشق است همه چیز را خوب و زیبا می بیند و عشق را بهترین موهبت الهی می داند. جبران نیز مانند سپهری عشق را تحسین می کند و به همه اشیاء عشق می ورزد. در نظر آن دو عشق پاک است و به دور از هر ابتذال و مایه آرامش در هستی. سپهری و جبران به همه کائنات عشق می ورزند از نظر آنها تنها با عشق می توان به حقیقت اشیاء و زندگی رسید و عشق همواره با غم و اندوه همراه می دانند تفاوتی که در نگاه سپهری و جبران به مسأله عشق وجود دارد در این است که سپهری معتقد است اتحاد کامل با معشوق هیچ گاه دست نمی دهد چرا که اگر وصال رخ دهد دیگر عشقی در میان نخواهد بود. ولی جبران با اعتقاد به حلول عقیده دارد که عاشق و معشوق در زمانی دیگر و در قالب دو کالبد دیگر به وصال هم خواهند رسید و دیگر اینکه عشق جبران با شور و هیجان همراه است و از این نظر درست در تقابل سپهری است چرا که عشق سهراب نه با شور و اشتیاق که با آرامش همراه است. در اندیشه جبران نیروی عشق بی انتهاست و در یک لحظه ایجاد می شود و در تمامی فصول عاشق را همراهی می کند و به زندگی معنا می بخشد. از نظر او عشق حقیقی انسان را تصفیه می کند و انسان باید خود را به او بسپرد و غم‌ها و دردهای ناشی از عشق را تحمل کند تا شایستگی حضور در پیشگاه خدا را داشته باشد. علاوه بر این سپهری و جبران به دنبال جامعه آرمانی هستند که در آن ظلم و ستم نباشد. همه با هم در صلح و آرامش زندگی کنند و از عدالت و مساوات بهره‌مند باشند و صداقت و صفا و سادگی در آن موج زند. مهم ترین اصلی که جهان بینی سپهری و جبران بر آن استوار است اعتقاد به

اصل وحدت وجود می باشد. آن دو تمام جهان را نمودی از وحدت می دانند و کثرت ظاهری را نفی می کنند. و معتقدند که مجموع جهان جلوه هایی از ذات خداوندانند و زندگی منبع واحدی دارد و همه چیز از یک کل ازلی و ابدی سرچشمه می گیرد. سپهری و جبران به خداوند ایمان دارند و معتقدند که از راه عقل نمی توان به خدا رسید. هر دوی آنها به تمامی مذاهب احترام می گذارند و معتقد به وحدت ادیانند. در نظر آنها همه ادیان در اصول باهم مشترکند و فقط در فروع با هم فرق دارند.

Archive of SID



## منابع و مأخذ

- ۱- جبران، جبران خلیل، (بی تا)، *المجموعه الكامله المؤلفات جبران خلیل جبران*، بیروت: دار الصادر.
- ۲- جبران، جبران خلیل، (۱۳۷۸)، پیامبر، مترجم: حسین الهی قمشه ای، چاپ سیزدهم، تهران: روزنه.
- ۳- \_\_\_\_\_، (۱۳۷۹)، *شعله کبود (رسائل خطی جبران خلیل جبران به می زیاده)*، مترجم: پریدخت معتمدی، چاپ اول، تهران: نشر باغ نو.
- ۴- \_\_\_\_\_، (۱۳۸۴)، *سرود من سکوت من است*، مترجم: حیدر شجاعی، تهران: دادار.
- ۵- \_\_\_\_\_، (۱۳۸۴)، *ماسه و کف*، مترجم: محمد ابراهیمی کاوری، چاپ هفتم، تهران: نیک فرجام.
- ۶- \_\_\_\_\_، (۱۳۸۴)، *کاروان ها و طوفان ها*، مترجم: مهدی سرحدی، تهران: کلیدر.
- ۷- \_\_\_\_\_، (۱۳۸۲)، *عیسی پسر انسان و بالهای شکسته*، مترجم: محسن نیک بخت. چاپ چهارم، تهران: علم.
- ۸- \_\_\_\_\_، (۱۳۸۳)، *ارواح سرکش*، مترجم: حیدر شجاعی، چاپ سوم، تهران: دادار.
- ۹- \_\_\_\_\_، (۱۳۸۴)، *اندیشه های نو و شگفت*، مترجم: سیمین پناهی فرد، چاپ هشتم، تهران: نیک فرجام.
- ۱۰- \_\_\_\_\_، (۱۳۸۶)، *اشکی و لبخندی*، مترجم: حیدر شجاعی، چاپ چهارم، تهران: دادار.
- ۱۱- \_\_\_\_\_، (۱۳۸۴)، *پیشتاز*، مترجم: سیمین پناهی فرد، چاپ چهارم تهران: نیک فرجام.
- ۱۲- \_\_\_\_\_، (۱۳۸۸)، *ترانه باران*، مترجمان: ناصر قره خانی و علی طاهری، همدان: انتشارات دانشگاه بوعلی سینا.
- ۱۳- \_\_\_\_\_، (۱۳۸۳)، *باغ پیامبر و سرگردان*، مترجم: آرش حجازی، چاپ هفتم، تهران: کاروان.

- ۱۴- حیب، بطروس، (۱۹۵۵)، *جدلیه الحب و الموت*، بیروت: شرکه المطبوعات، الطبعه الاولى.
- ۱۵- سپهری، سهراب، (۱۳۸۲)، *هشت کتاب*، چاپ یازدهم، تهران: انتشارات طهوری.
- ۱۶- شرفان، اندرودیب، (۱۳۸۵)، *چیستی عشق جبران خلیل جبران*، مترجم: ملک دخت قاسمی نیک منش، تهران: آوند دانش.
- ۱۷- شمیسا، سیروس، (۱۳۷۳)، *نگاهی به سپهری*، چاپ پنجم، تهران: انتشارات مروارید.
- ۱۸- عباسی طالقانی، نظام، (۱۳۷۷)، *میهمانی در گلستانه سهراب سپهری*، تهران: ویستار و دریچه.
- ۱۹- عابدی، کامیار، (۱۳۷۹)، *از مصاحبت آفتاب (زندگی و شعر سهراب سپهری)*، چاپ چهارم، تهران: نشر ثالث، نشر یوشیج.
- ۲۰- فتوحی، محمود، (۱۳۸۵)، *از بلاغت تصویر*، تهران: سخن.

### مقالات

- ۱- آقا جعفری، هما، ۲ مرداد (۱۳۸۹)، «عشق در ادبیات فارسی»، برگرفته از سایت اینترنتی [www.aftab.ir](http://www.aftab.ir).
- ۲- دستغیب، سید عبدالعلی، خرداد (۱۳۸۵) «نقد آثار خلیل جبران»، کیهان فرهنگی، ش ۲۳۶، ص ۳۹ تا ۳۲.
- ۳- \_\_\_\_\_، (۱۳۵۳)، «سهراب سپهری و عرفان جدید»، کیهان فرهنگی، دوره ۱۰، ش ۱۱، ص ۸ تا ۱.
- ۴- صلاحی مقدم، سهیلا، تابستان (۱۳۸۷)، «نغمه‌های الهی مولانا جلال‌الدین محمد و جبران خلیل جبران»، فصلنامه ادبیات تطبیقی، شماره ۶، سال دوم، ص ۱۰۵ تا ۱۲۳.
- ۵- قدوسی، کامران، بهار (۱۳۸۷)، «بررسی تطبیقی طبیعت‌گرایی عارفانه در آثار سهراب سپهری و جبران خلیل جبران»، فصلنامه ادبیات تطبیقی، شماره ۵، سال دوم، ص ۱۳۵ تا ۱۴۸.
- ۶- مقدادی، بهرام، بهمن و اسفند (۱۳۷۰)، «سپهری و کافکا»، کلک، ش ۲۴ و ۲۳، ص ۱۱۶ تا ۱۱۲.
- ۷- میرزا محمدی، زیبا، اسفند (۱۳۸۴)، «عشق از نگاه جبران خلیل جبران»، روزنامه اعتماد، شماره ۱۰۶۹، ص ۵.